

آیات عهد و نسیان

درفطری بودن مبدأ

در سوره مجادله نیز، از نسیان حق تعالی یاد شده است:

«استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون»^۱ شیطان بر آنها مسلط شد و از آن پس ذکر خدا را از یادشان برد همان! بدانید که حزب شیطان بحقیقت زیانکارانند.

به کار رفتن کلمه «نسیان» در این قبیل آیات نشانه این است که در نهاد آنان ذکر «الله» بوده است که آن را از یاد برده‌اند یا اینکه شیطان وسیله فراموشی ذکر خدا در نهادشان بوده است، در هر صورت از سیاق آیات معلوم می‌شود که منظور، کفار و منافقین اند و اگر مراد مؤمنان بودند چنین دلالتی نداشت. ولذا در سوره توبه به این منظور تصریح شده است: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مروون بالمکر وینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فانسیهم ان المنافقون هم الفاسقون»^۲ مردان و زنان منافق در یک خط و طرفدار یکدیگرند، مردم را به کار بد وادار و از کار خیر منع می‌نمایند و دستهایشان را بسته‌اند (و از اتفاق در راه خدا اساک می‌نمایند) خدا را فراموش کرده‌اند خدائیز آنها را فراموش کرده است؛ محققاً که منافقان همان فاسقانند. بنابراین حزب شیطان آیه قبل نیز همین منافقان می‌باشند زیرا پیروان حزب شیطان نمی‌توانند مؤمن باشند. و از طرفی دیگر از «منافقون» در سوره «توبه» توصیف به فاسقین شده ولی در سوره «حشر» «فاسقون» تنها آمده است و از اینجا معلوم می‌شود که منظور از «فاسقون» در اینجا نیز منافقین می‌باشد.

تاریخ زندگی منافقین نظیر فرمانروایان اموی به دو بخش تقسیم می‌گردد: یک بخش از زندگی آنها مربوط به قبل از فتح می‌شود که در کفر گذرانیدند و بخش دوم مربوط به بعد از فتح

فرق جهل و نسیان

در قسمتهای گذشته یاد آوردیم که قرآن کریم، از راه فطرت، وجود مبدأ را به وضوح تبیین فرموده و آیاتی زیاد در این زمینه نازل گردیده است. یک دسته از آیات مزبور، آیات تذکره است که در باره آن توضیح دادیم. دسته دوم، آیات نسیان است و آن آیاتی است که نسیان از حق تعالی در آنها مطرح شده و چون نسیان همیشه مسبوق به معرفت است از اینرو آیاتی که کافران را بدلیل از یاد بردن مبدأ مورد ملامت قرار داده است، دلالت بر فطری بودن توحید دارد. و اما فرق میان جهل و نسیان در این است که جهل، سابقه معرفت ندارد ولی نسیان، مسبوق به معرفت می‌باشد.

مسأله دیگری که در این رابطه مطرح است این است که گرایش انسانها به توحید، گرایشی ناخود آگاه نیست، یعنی مانند یک گیاه نیست که ریشه‌های آن خود به خود به سمت آب و مواد غذایی کشیده می‌شود، بلکه گرایشی عالمانه است، زیرا انسان موجودی آگاه و متفکر است بنابراین گرایش او به توحید نیز گرایشی آگاهانه می‌باشد و از همین جا تفاوت میان غریزه و فطرت نیز روشن می‌شود، چه اینکه درکشها و گرایشهای غریزی، علم و آگاهی شرط نیست ولی برعکس در تمایلات فطری شرط است پس گرایش به حق یا مسبوق به معرفت است یا عین معرفت.

در سوره حشر می‌خوانیم: «ولا تكونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون» شما (مؤمنان) مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند هم نفوس آنان را از یادشان برد، آنان همان فاسقانند.

است که با نفاق به سر بردند و در این حال نیز محکوم به کفر می باشند. بنابراین، آیات نسیانی که درباره منافقین است، دلالت بر فطری بودن مبدأ دارد. منافقین مبدأ را فراموش کرده اند زیرا مبدأ برای همه - اعم از مؤمن و کافر - فطری است، اما کفیری که در برابر این نسیان ذکر شده است در سوره توبه «فَنَسِيهِمْ» می باشد یعنی خداهم متقابلاً آنها را فراموش نموده است و در سوره «حشر» چنین آمده است «فَانَسِيهِمْ انْفُسَهُمْ» خدا نفوس آنها را از یاد شان برد؛ و این بدترین کيفر است، زیرا اگر انسان از خود بیگانه شده و خود را فراموش کند دیگر به هیچ یک از اهداف عالی خویش دست نخواهد یافت و برعکس هنگامی به هدف میرسد که خود و راه و هدفش را بشناسد.

منظور از نسیان الهی

میدانیم که به کار بردن واژه فراموشی و نسیان درباره خدا به شهادت آیات سوره مریم و طه و دیگر آیاتی که علم مطلق و احاطه مطلق را صفت خدا معرفی می نمایند صحیح نیست، بنابراین باید در اینجا معنای دیگری از آن اراده شده باشد. پس «فَنَسِيهِمْ» به این معنی است که خدا لطف و عنایت خویش را از آنان باز گرفته و دیگر از الطاف الهی برخوردار نیستند، چنانچه در سوره طه آمده است «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» و هر کس از یاد من اعراض نماید همانا در دنیا معیشتش تنگ گردد و در قیامت نایبنا محسورش سازیم، (آنگاه) گوید: پروردگارا! چرا مرا نایبنا محسور ساختی؛ حال آنکه در دنیا بینا بودم، خدا به او فرماید: چون آیات ما برای هدایت تو آمد و تو آنها را بفراموشی سپردی، امروز هم تو (در پیش ما) فراموش شده ای. یعنی مشمول رحمت ما نخواهی بود. و به اینکه نسیان به معنی «انسیاء» است چنانچه در سوره حشر به این صورت استعمال شده است.

بنابراین نسیان وقتی به خداوند اسناد داده شود، صفت فعل او خواهد بود نه صفت ذات، یعنی از مقام فعل انتزاع شده است نه از مقام ذات، پس «فَنَسِيهِمْ» به معنی زوال صورت علمی نیست، زیرا چنین چیزی در باره خداوند محال است چرا که خداوند همه چیز محیط می باشد و از این روی در سوره «طه» می خوانیم «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى»

موسی گفت: علم ازلی به احوالشان در لوح محفوظ ثبت است، پروردگار من هرگز خطا نمی کند و چیزی را از یاد نمی برد. و در سوره مریم آمده است: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»^۵. پروردگار تو هرگز چیزی را فراموش نخواهد نمود.

به هر حال، نسیان در اینجا به معنی فراموش کردن نیست، نظیر «بدا» که وقتی درباره خداوند به کار برده می شود به معنی ابداء ماضی است، آنها هم قبل از اینکه خدا را فراموش نمایند، خداوند آنان را به یاد خودشان متذکر می ساخت و لسی وقتی او را فراموش کردند، خداهم آنها را از یاد خودشان غافل ساخت.

یک گیاه برای ادامه زندگی بسوی زمین نمناک ریشه اش کشیده می شود و اگر بطور طبیعی این تعادل به آب در آن نباشد، دیگر گیاه نیست، چرا که می خشکد و تبدیل به جماد میگردد، همینگونه است، انسانی که در حد فطرت انسانی خدا چون باشد که از آن نیت خارج شده و مانند حیوانات می شود. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْمَعُونَ يَا كُذِّبُوا كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَاللَّاتِمْنُوعِي لِهَمِّ»^۶ و آنان که کفر را برگزیدند، به نفع و شهوترانی و شکم پرستی مانند حیوانات پرداختند و عاقبت، جایگاه آنها دوزخ خواهد بود. این قبیل افراد بحسب ظاهر انسان اند و لذا در قیامت به چهره واقعی خویش منحسور می شوند زیرا روز قیامت، «يَوْمَ تَبْلَى السَّرَاتِرُ» است؛ روزی که باطن ها و واقعیتها برملا و آشکار می گردد.

در هر صورت، درباره این انسان ها باید گفت: آن روحی که خداوند فرموده: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از آنان گرفته شده و به موجود دیگری غیر از انسان تبدیل شده اند، و گاه به حدی سقوط می نمایند که از حیوان هم منقطع تر می شوند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» نه اینکه در دنیا چهره حیوانی پیدا می کنند، بلکه در دنیا سیرت حیوانی می یابند و در آخرت به صورت و سیرت حیوانی، محسور خواهند شد. این یک تعبیر لفظی صرف و یک مجاز گوئی نیست، بلکه قرآن از حقیقت باطن و ذات آنها خبر داده است، زیرا انسان موجودی مختار است که می تواند فطرت خویش را شکوفا سازد و به حد تکامل انسانی راه یابد و می تواند این فطرت را با، وجود و انکار خدا زیر و رو ساخته و از مرحله انسانیت به مرحله پست تر و پائین تر از حیوانات، سقوط و انحطاط پیدا کند. ولی حتی در این حال هم راه باز گشت و توبه

و باز سازی برویش گشوده است و چنین نیست که تمام پلهای باز گشت، پشت سر او ویران شده و راه برگشت بسوی خدا برای او نمانده باشد. بلکه توبه، میسر و امکان پذیر است، زیرا توان و رمق هنوز در او باقی است و لذا تکلیف دارد.

در هر صورت، فطرت انسانی در زاویه نهاد چنین انسانی نهفته و خفته است، و از فعالیت و شکوفائی به خمودی گرائیده و مانند یک گیاه پژمرده شده است، و تمام تلاش او تغذیه جنبه های حیوانی است و کاری به انسانیت و فطرت خویش ندارد و به تعبیر قرآن چون خدرا فراموش کرده اند، ندای فطرت خدا جو را از یاد برده اند، خداهم آنها را از یاد خودشان غافل ساخته و از خود بیگانه شده اند، حتی هنگامی هم که در معرض خطر قرار می گیرند، برخلاف آنهایی که در آن لحظه با اخلاص خدرا میخوانند (دعوا لله مخلصین) این عده از آنجا که به کلی از فطرت و انسانیت خود غافل اند در غم جان خویش اند و گمان باطل بخداوند می برند (فدهمهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق) چرا که شیطان بر آنها سلطه پیدا نموده و یاد خدا را از خاطرهایشان زدوده است.^۸

هنگامی که قرآن بمردم خطاب نموده و می گوید: «استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^۹ به دعوت خداوند که سبب احیاء شما است پاسخ مثبت بگوئید، آنها اعراض می کنند زیرا همانگونه که یک درخت پژمرده هر چه در کنار آن آب بریزند دیگر آب را جذب نمی نماید تا سبز و شکوفا شود، در اینجا نیز فطرت خدا جونی پژمرده شده و لذا به هیچ دعوت توحیدی گوش فرا نمی دهند.

درباره قوم ابراهیم قرآن می گوید، که پس از استدلال آن حضرت «فرجوا الی انفسهم»^{۱۰} پس به خویش باز گشتند زیرا مقدار بسیار اندکی از انسانیت آنها، هنوز باقی بود ولی باینهمه گفتند ابراهیم را بسوزانید و خدایان خویش را یاری رسانید «قالوا حرقوه وانصروا الهتکم»^{۱۱} آری آنان حق را به ابراهیم دادند ولی این ندای فطرت آنقدر نیرومند نبود که آنان را از خواب

غفلت بیدار سازد و از اینرو در مرحله عمل، تصمیم به سوزاندن او گرفتند. اگر چراغ فطرت در باطن آنان خاموش شده بود. در آن حدهم درباره بتها تجدید نظر نمی کردند.

آیات عهد

بخش دیگر آیات، آیات عهد است که درباره عهد و میثاق خدا با انسان آمده است مثلاً در سوره «یس» می خوانیم: «الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم»^{۱۲} ای آدمی زادگان! آیا باشما پیمان بستم که نپرستید شیطان را چه اینکه او دشمن بزرگ شما است، و مرا پرستش نمائید که این است صراط مستقیم؟

گرفتن تعهد از سوی خداوند دلالت بر سابقه شناخت بشر در مسئله خدا شناسی دارد و گرنه تعهد، معنائی نخواهد داشت، زیرا این خطاب در قیامت به مجرمین می شود که «وامتازوا الیوم ایها المجرمون» ای بدکاران! شما امروز از پرهیز کاران جدا شوید. سپس تعهدی که در آیه فوق است به آنان گوشزد می گردد. مورد خطاب در این آیه نه تنها فاسقین بلکه کافرین نیز می باشند لذا به «یابنی آدم!» تعبیر گردیده که خطایی است عام. خداوند به حضرت آدم فرمود که شیطان عدو انسان است، به فرزندان او هم دستور داد که فریب او را نخورند. البته این تعهد، تعهد لفظی نیست که علم حضوری باشد، و در جانی همه جمع باشند و خداوند به آنها چنین خطایی کرده باشد زیرا این خطاب در این صورت نامش ابلاغ خواهد بود نه تعهد پس معلوم می شود که در جانی دیگر خداوند از آنان تعهد گرفته است.

در سوره «اعراف» راجع به فریب شیطان چنین هشدار داده شده است: «یابنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابوبکم من الجنة»^{۱۳} ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبد آنگونه که پدر و مادر شما را (فریفت و) آنان را از بهشت خارج کرد. تمام تلاش شیطان بر این است که آبرو و حیثیت انسان را پیش خلق و خالق از بین ببرد و در نتیجه در دنیا نصیب و بهره آنان خواری و در قیامت عذابی دردناک خواهد بود. «لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الآخرة عذاب عظیم»^{۱۴}.

میثاق فطرت

بدون تردید طبق آیات قرآن، خداوند چنین تعهدی از مردم

گرفته است که می توان از آن به میثاق فطرت تعبیر کرد. فطرت انسانی وقتی که این میثاق را از یاد می برد گاه در جریانات پرخطر زندگی به یاد آن افتاده و خدارا می خواند: «فاذا ركبوا في الفلك دعوا لله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم بشركون»^{۱۵}. هنگامی که سوار کشتی می شوند خدارا با اخلاص کامل می خوانند و چون آنان را نجات داده و به ساحل رسیدند، بخداوند شرک می ورزند. قرآن صحت ادعای آنان را امضا نموده، پس معلوم می شود که واقعاً هنگام مواجه شدن باخطر، به فطرت خویش باز می گردند؛ همان فطرتی که عهد خدا پرستی را با خدا بسته است.

خدا پرستی معلول ترس نیست

البته چنین اشتباهی پیش نیاید که فکر شود خدا پرستی معلول ترس است، چنین نیست، زیرا که در آن حال کسی آنها را اجبار به خواندن خداوند نمی کند، بلکه در آن هنگام که دیگر تمام عوامل غفلت و فریب از جلو فطرت و عقل آنان برکنار می شود، این فرصت را برای چند لحظه در زندگی پیدا می نمایند که دور از تمام جاذبه های زندگی، درست بیندیشند و به اعماق فطرت خویش فرورفته و در خلوت دل، خدارا ببینند. تا آن وقت، فکر می کردند، که آنها خود سرنوشت ساز خویش اند و بواسطه برخورداری از مال و مقام از هرگونه قدرتی برخوردارند ولی وقتی که در مواجهه باخطر، خود و سایر افراد و عوامل مادی را عاجز می یابند، ناگهان به یاد «قدیر مطلق» می افتند و او را با اخلاص کامل می خوانند. بعضی افراد ملحد چنین تبلیغ می نمایند که اعتقاد بخدا، ناشی از ترس انسان است آنان معتقدند: وقتی انسان ها در مقابل عوامل خطرناک طبیعت قرار گرفته و از چاره جوئی عاجز می مانند، خدائی را بعنوان پناهگاهی انتخاب می نمایند ولی اگر به علل و عوامل طبیعت آگاهی یابند برای هر مشکلی راه حل طبیعی آن را جستجو می نمایند!! در صورتی که اعتقاد بخداوند را کسانی در بشر تبلیغ نموده اند که اگر کسی در روی زمین بخواهد چند نفر انسان دلیر و شترس را بیابد، باید بسراغ آنها برود. بعضی از پیامبران تامیان گودال آتش گام نهادند ولی ترس از سوختن مانع دست برداشتن از اعتقادشان بخداوند نشد و همه آنها یک تنه در برابر دنیائی مخالف، پیام خود را با کمال شهامت اعلام می نمودند و از اتهامات، شایعه ها، شکنجه و

شهادت پروا نمی نمودند و سر انجام هریک در نسبت های مختلف در دعوت خویش پیروز شدند، زیرا دعوت و پیامشان متکی به فطرت مردم بود و چون هماهنگ با فطرت انسانی سخن می گفتند، علی رغم تمام مخالفتها و کار شکنیها، موفق شدند و صدای خدا پرستی را در میان هیاهوی شرک و مشرکین در فضای جهان، طنین انداز ساختند.

در هر صورت انسان در هیچ حالی، به یأس مطلق منتهی نمی شود و چنانچه در معرض هرگونه خطری قرار گیرد باز روزنه امید از سوئی بسویش گشوده است و لذا متوجه آن جهت می شود که خدا است. قرآن در این باره می فرماید: «اذا متكم الضرفالیه تجثرون»^{۱۶} هنگامی که خطری به شما اصابت نماید، بسوی او پناه می برید. و در سوره نمل می فرماید: «اقن یحییب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء»^{۱۷} آبا کسی هست که دعای بیچارگان در مانده را به اجابت رساند و شر و اندوه را از آنان برطرف سازد؟

آری! جز قدرت مطلقه الهی چه قدرتی می تواند انسان را از خطر نجات دهد، از این روی وقتی انسان در شرائطی قرار می گیرد که از تمام قدرتهای مادی و نیروهای انسانی، نومید می گردد فطرت او متوجه آن «قدیر مطلق» می شود و او را به یاری و کمک خویش می طلبد. وقتی انسان در میان آتش یادر گردابی خطرناک در خطر سوختن و غرق شدن واقع می شود، و خدا را می خواند، در واقع به همان ندای فطرتش پاسخ می گوید؛ فطرتی که او را دعوت به خدا پرستی می کند ولی تا آن لحظه گوش به ندای او نداده است، و وقتی خطرا جدی تلقی می کند به او پناه می برد.

بنابراین اعتقاد بخداوند انگیزه فطری و درونی داشته و معلول ترس از عوامل طبیعت نیست.

۱ - سوره حشر - آیه ۱۹	۹ - سوره انفال - آیه ۲۴
۲ - سوره مجادله - آیه ۱۹	۱۱ - سوره انبیاء آیه ۶۸ - ۶۴
۳ - سوره توبه - آیه ۶۷	۱۲ - سوره یس - آیه ۶۰
۴ - سوره طه - آیه ۱۲	۱۳ - سوره اعراف - آیه ۲۶
۵ - سوره مریم - آیه ۶۴	۱۴ - سوره بقره - آیه ۱۱۴
۶ - سوره محمد (ص) - آیه ۱۲	۱۵ - سوره عنکبوت آیه ۶۵
۷ - سوره ال عمران - آیه ۱۵۴	۱۶ - سوره نحل - آیه ۵۳
۸ - سوره مجادله - آیه ۱۹	۱۷ - سوره نمل - آیه ۶۲